



بز زنگوله پا و گرگ

by زینب بیات



یکی بود، یکی نبود، بز زنگوله پا با سه بزغاله کوچکش در نزدیکی چراگاه زندگی می‌کرد. بزغاله‌ها شنگول، منگول و حبه انگور نام داشتند. بز زنگوله پا همیشه مراقب بچه‌هایش بود و به آن‌ها عشق می‌ورزید.



روزی بز زنگوله پا متوجه شد که یک گرگ تیز دندان در نزدیکی خانه‌شان لانه کرده است. او به بچه‌ها هشدار داد که اگر کسی در زد، قبل از باز کردن در، از سوراخ کلید خوب نگاه کنند.



گرگ حریص به خانه‌ی بز زنگوله پا آمد و با صدای کلفتش در زد. بزغاله‌ها که متوجه حيله‌گری گرگ شده بودند، به او اجازه ورود ندادند و باهوش خود او را از خانه‌شان دور کردند.



گرگ که دست از تلاش برنداشته بود، به آسیاب رفت و دست‌هایش را سفید کرد. سپس دوباره برگشت و سعی کرد با فریب بچه‌ها وارد خانه شود، اما آن‌ها باز هم متوجه فریبش شدند.



گرگ خشمگین به حنابندان رفت و پاهایش را قرمز کرد. این بار بزغاله‌ها فریب خوردند و در را باز کردند. گرگ وارد خانه شد و شنگول و منگول را خورد، اما حبه انگور فرار کرد و در سوراخ راه آب پنهان شد.



بز زنگوله پا با شنیدن صدای حبه انگور، متوجه شد که گرگ به بچه‌هایش آسیب رسانده است. او با کمک حبه انگور، گرگ را پیدا کرد و با نقشه‌ای هوشمندانه، انتقام بچه‌هایش را گرفت.